

متن پرسش

روزگار عجیب و غریبی است، هر کاری که می‌خواهی بکنی نمی‌شود، اصلا دست و دلت به کاری نمی‌رود که بشود یا نشود! سخت، معنای عسرت و گرفتگی روزگار را با تک تک اجزای بدنت حس می‌کنی، بی‌معنایی همچون نشئه خماری تریاک از تک تک سلول‌هایت بالا می‌رود تا اینکه کم‌کم به مغزت برسد و آن را از کار بیاندازد. بی‌خود می‌شوی، همان‌که مردم در زبان عامیانه می‌گویند بی‌بخار، بله! بی‌بخار بی‌بخار می‌شوی. از دست‌خودت کلافه می‌شوی که چرا چنین شده است و حتی همان لحظه هم حاضر نیستی کاری بکنی و اصلا مگر می‌شود کاری هم کرد که زمانه‌ی بی‌کاری است. گریه‌های ممتد پسر را می‌شنوم که نمی‌خواهد بخوابد و مادرش در تلاش است که او را به زور خواب کند، شیر می‌خواهد، می‌خورد یا نمی‌خورد نمی‌دانم اما هنوز گریه می‌کند و به خواب نمی‌رود و در تقلا است که هر طوری شده به آزادی برسد، آزادی از خواب آن هم در عین خستگی و خواب‌آلودگی، نهایتش در رختخواب بخوابد یا روی زمین توی حال فرقی نمی‌کند، الان بخوابد یا یکساعت دیگر نیز فرقی نمی‌کند، آخرش می‌خواهد و خواب همان غفلت است. ما دقیقا همین بچه‌ایم در روزگاری که خستگی و خواب‌آلودگی ذاتی آن امانان را بریده و دیر یا زود می‌خواهیم. کاش لااقل خوابمان رویا باشد نه کابوس! رویای روزی که دلمان گیر درست و غلط‌ها نباشد، اصلا همه‌دوگانه‌ها را بشکنی تا سومی‌ای بشوی ماورای باورها. این کابوس باورهاست که نهایتا تنگ‌گلویمان را در خواب غفلت می‌گیرند و می‌فشارند تا از هوش برویم و دیگر امیدی به زنده ماندنمان نباشد و شاید هم بمیریم. بله مردن! آن هم چه مردنی! ایستاده و با چشم باز در حالی که قلبمان می‌زند و ریه‌هایمان پر و خالی می‌شود و زبانمان از تکاپو گفتن لحظه‌ای نمی‌ایستد خواهیم مرد. می‌میریم و دنیای بی‌رحم بر جسدمان ادرار خواهد کرد که تا بوده و تا هست چنین هست. علی‌ای حال بر این مرده‌نظر اندازید و دعایی و فاتحه‌ایی که شاید خدایش بیامرزد.

متن پاسخ

باسمه‌تعالی: سلام علیکم: انسان آزاده نشان می‌دهد که بر هیچ امر و باور باطلی سر فرود نمی‌آورد، امور باطلی که انسان را همچون بردگان از خود بیگانه می‌کند و انسان را به نام زندگی در گورستانی خاموش فرو می‌برد، زیرا جرأت نمی‌کند در راستای رجوع به حقیقت در مقابل هر امر و باور باطلی همچون «متمقون» ایستادگی کند.

اگر زندگی همان حضوری است که انسان هم‌اکنون خود را در بیکرانه وجودش به سوی او احساس

می‌کند، به همان معنای احساس فقر ذاتی و فقیر الی الله بودن، هر چیزی که می‌خواهد ما را از چنین حضوری باز دارد، دشمن ما می‌باشد، حتی اگر در قالبی مقدس عرضه شود و به نام اخلاق بخواهد ما را از آن حضور و از آن زندگی محروم کند. در راستای یگانگی با دیگر انسان‌ها، همیشه دیگران باش، خاستگاه عشق همین است. مبدا چنین در نظر آید، که با خودخواهی‌ها، کارهای تان دون پایه و خوار گردد. موفق باشید